

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی دوم)

دوشنبه ۱۸ آبان

دومین جلسه‌ی محاکمه‌ی دکتر مصدق

مقارن ساعت ده و نیم صبح دوشنبه، دومین جلسه‌ی دادگاه نظامی به ریاست سرلشکر مقبلی و مستشاری سرتیپ شیروانی، سرتیپ افشاری‌پور، سرتیپ خزائی و سرتیپ بختیار، در سلطنت‌آباد برای رسیدگی به اتهام آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی تشکیل شد.

در ابتدای جلسه به مخبرین اجازه‌ی فیلم‌برداری و عکس‌برداری داده شد.

دکتر مصدق در حالی که زیر بغل او را سرهنگ بزرگمهر گرفته بود، وارد دادگاه شد.

ابتدا صورت جلسه قرائت شد.

آقای رئیس خطاب به دکتر مصدق گفت: «بقیه‌ی مدافعات خود را درباره‌ی صلاحیت پرونده بیان بفرمایید.» آقای دکتر مصدق جواب داد: «یک دقیقه تأمل بفرمایید. چون حال من الان خوب نیست.» در این وقت برای ایشان یک فنجان دارو آوردند و چند دقیقه‌ای ایشان مشغول مرتب کردن اوراق خود بودند و سپس گفتند:

عرض کنم این که تیمسار رئیس دادگاه به من «خیانت‌ها» همه وقت ادامه دارد و روی همین حساب شما هم تا ابد مثل یار غار خود «چاپارچی» زوزه بکشید.

تذکر داده‌اند که خارج از بحث در صلاحیت دادگاه نشوم. با این که داخل در خود صلاحیت بودم، باز برای امثال امر مبارک، آن صفحاتی که نوشته بودم، با این حال ناخوش عوض کردم و این که دیر آمدم، برای انجام این کار. ولی خوب یک مریضی کاری کرده و یک تیمسار سالمی باید تشخیص بدهند که این کار مریض بیهوده بوده یا نه.

دیروز عرض کردم که جنبه‌ی سیاسی این کار باید معلوم شود. آن وقت جنبه‌ی قضایی آن حتماً معلوم می‌شود. اینک سه صفحه نوشته‌ام که با اجازه قرائت می‌کنم و سپس پردازیم به بقیه.

آقای دکتر مصدق پس از آن که درباره‌ی عدم وحشت خود از محکومیت بیان داشته و خود را برای قبول هر حکمی آماده معرفی نمودند، ابراز داشتند که: «اگر در شواری امنیت محکوم می‌شدم، به ایران باز نمی‌گشتم و تا پایان عمر در آنجا می‌ماندم.» و اضافه کردند:

نظر خارجی این بود که به هر وسیله‌ای که باشد، ما را از بین ببرد. پس از این که به شورای امنیت، مراجعه نمود و محکوم شد و بعد به دیوان بین‌المللی دادگستری مرض حال داد و محکوم شد، آن وقت توجه خود را معطوف به ایران نمود. البته او می‌خواست وجهه‌ی خود را از دست ندهد و بگوید که این‌ها را مراجع بین‌المللی محکوم کردند و به من مربوط نیست. ولی چون این کار نشد، ناچار شد به داخل مملکت پردازد.

چه کار کرد؟ اول به وسیله‌ی اقلیت مجلس شوای ملی اقدام کرد که به من فحش و ناسزا بگویند. دوم این که روز نهم اسفند ماه را به وجود آوردند و خدا خواست که من به سلامت به در روم. سوم این که بین بعضی از نمایندگان جبهه‌ی ملی عضو مجلس، اختلاف بیان‌دازد و حکومت کنند که رفراندوم روشن‌فکران ایران از آن جلوگیری کرد.

چهارم این که چاره‌ی منحصر این بود که مردی به نام سرهنگ نصیری کوتا کند. اگر کودتا صورت می‌گرفت، مرا چنان که نقشه بود، از خانه به باشگاه افسران می‌بردند و می‌گفتند وزیر دفاع ملی آن قدر بی‌عرضه بود که به دست چند افسر گرفتار شد. بنابراین چه لیاقتی دارد که بتواند کشور ایران را اداره کند؟ او باید از کار منفصل شود و دولت دیگری زمامدار شود و آن هم پرید. نمی‌گفتند و وزیر دفاع را که ببندند و حبس کنند، حق به جانب آن‌ها بود.

پنجم چنان که کودتا نمی‌گرفت، دست‌خط را بدهند و باز از دو حال خارج نبود. یا قبول می‌کردم و از کار خارج می‌شدم و آن وقت اعلی‌حضرت در مملکت می‌ماندند و دولت جدید شروع به کار می‌کرد.

ششم چنان که دست‌خط را اجرا نمی‌کردم، اعلی‌حضرت از مملکت تشریف می‌بردند که از بمباران خانه‌ی من بی‌اطلاع باشند.

هفتم لازم بود که افسرانی به تعصب تشریف‌فرمایی بزرگ ارتشتاران فرمانده، خانه‌ی مرا بمباران کنند و مرا از بین ببرند و آن وقت اعلی‌حضرت تشریف بیاورند و مشغول کار شوند.

هشتم، این کار هم نتیجه‌ی قطعی نداشت و خانه‌ی من بمباران شد و هر چه داشتم از بین رفت. ولی دست مخالف، عاشق من نبود. بل که می‌خواست مرا از بین ببرد و با رفتن اعلی‌حضرت همایونی، قرار بود هر کس حرفی بزند و این حرف‌ها را به حساب من بگذارند و بگویند چرا در آن دو روز، با قوای انتظامی که قبلاً با کودتاچیان سازش کرده بودند و در اختیار من نبودند، از نعره‌کشان جلوگیری نکردم و در آن دو روز، آن‌ها را چرا در کوره نگذاشته‌ام و ذوب ننمودم، پس گناه‌کارم.

این مسائل سیاسی بی‌سابقه نیست و این مملکت در زمان احمد شاه و مظفرالدین، یعنی از دو بیست سال به این طرف، دیده است.

رئیس: «امیدوارم بعد از این دیگر بیاناتتان راجع به موضوع باشد.»

آقای دکتر مصدق مجدداً شروع به صحبت کرده و گفتند:

قربان، یک عرایضی می‌خواستم بکنم و آن این است که لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه‌ی ملت ایران راضی نبود. چون که ما نفت را ملی کردیم. مردم گفتند خود انگلیسی‌ها می‌خواهند و این‌ها مأمور انگلیس هستند. و می‌خواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود

را انجام دهد. ولی مجلس شانزده، تحت افکار عمومی،
به من رأی اعتماد داد.

نظر انگلیس این بود که وقتی ما ماده‌ی ۹ را تصویب
می‌کنیم، مردم را به هم بیاندازد و اصل موضوع را از بین
ببرد.

رئیس باز هم اخطار کرد که: «در موضوع صلاحیت صحبت کنید.»
مصدق گفت: «اگر نرسیدیم و اگر دادگاهی به صلاحیت خویش رأی داد، برای
محکومیت متهم رأی می‌دهد. خدا شاهد است بنده در موقع ماهیت، در دادگاه
حاضر نخواهم شد.»

آقای سرتیپ آزموده، دادستان ارتش، گفت:

به عرض دادگاه می‌رساند جلسه‌ی گذشته عرض
کردم دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم
و نه وکیل مدافع و نه دادستان نمی‌توانند از آن اصول
منحرف شوند. امروز ملاحظه می‌فرمایید که آقای دکتر
مصدق، دکترای حقوق، رجل مجرب و تحصیل‌کرده، نه
رعایت موازین قانون را می‌فرمایند و نه به تذکرات
ریاست محترم دادگاه ترتیب اثر می‌دهند.

مصدق: «من نوکر رئیس دادگاه هستم.»

... ایشان مختصر و خیلی صریح و روشن
می‌فرمایند تمکین از مقررات و قانون نمی‌کنم.
ملاحظه فرمودید به دفعات فرمودند: این‌ها را می‌گویم.
سرم را هم ببرید، دیگر در این دادگاه نمی‌آیم.

مصدق: «می‌آیم.»

... وکیل مدافع را هم قبول ندارم و به بنده هم در
مرحله‌ی تحقیق چه به طور رسمی و چه غیر رسمی
فرمودند. در آن موقع بنده یک نکته‌ای حضورشان عرض
کردم که مؤثر افتاد و شاید در پرونده منعکس باشد.

در آن موقع عرض کردم یک مشت مردم را دادستان
ارتش بازداشت کرده، باید تکلیف آن‌ها معلوم شود.
جواب نمی‌دهم و نمی‌گویم و از این حرف‌ها برازنده‌ی
جنابعالی نیست. در این لحظه که دادرسی آغاز شده
است، ملاحظه می‌فرمایید یکی از متهمین، یعنی

تیمسار تقی ریاحی باید دادرسی شود. بدترین وضع برای متهم، وضع بلاتکلیفی است.

و بدترین وضع برای دادستان این است که علناً مشاهده کند مردی پا روی همه‌ی قوانین می‌گذارد. در یک دادگاه رسمی علناً می‌گوید دادگاه و دادستان و همه کس باید مطیع اراده‌ی من شوند.

اراده‌ای که نه با قانون تطبیق می‌نماید، نه با رحم و نه با انصاف. تعجب می‌کنم چرا این مرد از این همه گذشتی که می‌شود سوء استفاده می‌نماید؟

ما که این‌جا جمع شده‌ایم، همه مطیع قانونیم. ما خودسر نیستیم که متهم بگوید فلان طور می‌خواهد. ما که دادگاه نظامی تشخیص داده‌ایم، باید مطیع مقررات قانون باشیم و اینجانب در سمت دادستان این دادگاه، از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌نمایم در این دادرسی، همان طوری که این اصل همواره در دادرسی ارتش اجرا می‌شود، رعایت موازین قانونی را صد در صد بنمایند و هر کس مستنکف است، امر بفرمایند مراتب صورت‌مجلس شود تا دادستان بتواند وجدانش آرام باشد. موقعی وجدان من راحت خواهد بود که جز اجرای قانون، عمل دیگری در این دادگاه، از طرف هیچ کس صورت نگیرد و چون دادستان حافظ قانون است، این بود که با اجازه‌ی ریاست محترم دادگاه، این تذکر را دادم تا این دادرسی نتیجه‌اش همان باشد که قانون تصریح می‌نماید.

یعنی نتیجه‌ی آن اجرای عدالت با در نظر گرفتن خدا، شاه و میهن باشد که این شعار ما سربازان است.

رئیس: «در اجرای نقص دادگاه، آقای دکتر مصدق اگر اظهاری دارید، بفرمایید.»

دکتر مصدق: «این که می‌خواهم عرض کنم، موضوع حیاتی و مماتی مملکت است.»

رئیس: «در صلاحیت و مرور زمان پرونده‌ی دادگاه حرف بزنید.»

دکتر مصدق: «بنده را در دادگاه بیاورید و هیچ حرفی نمی‌زنم و این آقا هم وکیل من نیست و هر حرفی بزند، مورد قبول من نیست.»

رئیس: «خواهش می‌کنم در صلاحیت دادگاه باشید.»

مصدق: «من امر شما را اطاعت می‌کنم و شما را مافوق خود می‌دانم و می‌دانم که شما می‌توانید مرا از بین ببرید یا نبرید.»

رئیس: «مافوق ما هم خدایی هست.»

مصدق: «بنده حالا عرض می‌کنم. خواهید دید که خارج از صلاحیت نیست.»
در این وقت که یازده و بیست و پنج دقیقه صبح بود، از طرف ریاست دادگاه، پنج دقیقه تنفس اعلام شد.

بیست و پنج دقیقه قبل از ظهر، مجدداً دادگاه به ریاست تیمسار سرلشکر مقبلی رسمیت یافت.

رئیس: «بدواً خواهش می‌کنم که در اطراف صلاحیت دادگاه و نقص پرونده فرمایشی دارید، بفرمایید جناب آقای دکتر مصدق.»

آقای دکتر مصدق شروع به صحبت کرده و چنین گفت: «قبل از ورود به موضوع، می‌خواهم این استفاده را بکنم که چند کلمه از بی‌گناهی همکارانم به عرض دادگاه برسانم. آقایان وزیران دولت من، غیر از عده‌ای که در نظر هست، کدام یک از دست‌خط اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی اطلاع داشته و صبح بیست و پنجم مرداد ماه، عده‌ای از آنها به اتاق من آمدند و سایرین از آن بی‌اطلاع بودند.»

در این موقع، باز رئیس دادگاه به آقای دکتر مصدق تذکر داد که درباره‌ی صلاحیت دادگاه صحبت نکنند. ولی آقای دکتر مصدق اصرار داشت که به حرف‌های خود ادامه دهد و نظرش این بود که چون دست‌خط شاه را به وزیرایش نشان نداده است، دادگاه نباید آنها را تعقیب کند.

رئیس دادگاه گفت: «پس شما با این حرف خود، صلاحیت دادگاه را تصدیق می‌کنید و فقط نظرتان این است که آنها نباید تعقیب شوند.»

دکتر مصدق گفت: نخیر. دادگاه صالح نیست. اگر من ثابت کنم که دست‌خط را به حق اجرا نکرده‌ام، آن وقت ثابت می‌شود که این دادگاه صالح نیست و پرونده باید به دیوان کشور برود.»

رئیس اظهار داشت که: «هنگام اثبات این موضوع نیست.»

ولی آقای دکتر مصدق می‌گفت: «برعکس، اگر ثابت کنم که تا روز ۲۸ مرداد نخست وزیر بودم، صلاحیت دادگاه منتفی خواهد شد.»

و اظهار داشتند که: «من نظامی نبودم. نخست‌وزیر بودم و مرا به این‌جا آوردند که چرا دست‌خط را قبول نکرده‌ام و چون این سه روز من نخست‌وزیر نبوده‌ام، مرا آورده‌اند که شما مرا محاکمه کنید. ولی می‌خواهم بگویم و ثابت کنم که حالا هم نخست‌وزیر هستم.»

رئیس: «بسیار خوب. بفرمایید.»

دکتر مصدق: «من این را باید ثابت کنم که نخست‌وزیر قانونی هستم.»

رئیس: «تقاضای ما هم همین است که شما هرچه می‌فرمایید، ثابت کنید.»

دکتر مصدق: «اطاعت می‌شود. عرض می‌کنم و این یک دکلاماسیونی اجرا می‌شود و آن این است که مثلاً نمی‌خواهم بگویم که این تیمسار شیروانی، یک آدم معصومی است و او را محکوم نکنید.»

رئیس: «یعنی می‌خواهید بگویید که دادگاه صلاحیت دارد، ولی می‌خواهد ایشان را محکوم کند که شما از ایشان دفاع می‌کنید.»

دکتر مصدق: «خیر آقا، دادگاه صالح نیست.»

رئیس: «پس بفرمایید، آب و چایی هم اگر میل می‌فرمایید هست.»

دکتر مصدق: «من نوکر شما هستم و حرف غیرقانونی تا به حال نزده‌ام.»

این صحبت بین‌الانثین ادامه داشت و رئیس دادگاه سعی می‌کرد که آقای دکتر مصدق، به جای دفاع از افراد دیگر، وارد بحث در عدم صلاحیت دادگاه شود. ولی برعکس، آقای دکتر مصدق به صحبت‌های متفرقه‌ی خود بیشتر اهمیت می‌داد تا به اصل موضوع و مخصوصاً به رئیس دادگاه خطاب کرده گفت: «مطالبی که می‌خوانم مثل این است که قبلاً شما خوانده‌اید و می‌دانید که من چه می‌خواهم بگویم.»

رئیس: «جناب آقای دکتر مصدق، در مقابل شما یک سرلشکر قرار دارد. وجدان و شرافت دارد. به شرافتم قسم خورده‌ام.»

در این موقع آقای سرهنگ بزرگمهر، قرآن مجید از جیب خود درآورده، گفتند: «به این قرآن، من مدافعات ایشان را به کسی نداده‌ام و ایشان بی‌خود از من مطمئن شده‌اند.»

رئیس: «جنابعالی می‌گویید که ما دماغ شما را خوانده‌ایم؟ من به شرافت خود سوگند خوردم و وکیل مدافع شما به قرآن، که ما نخوانده‌ایم.»

دکتر مصدق: «پس چرا نمی‌گذاری بخوانم؟»

رئیس: «برای این که وقت دادگاه گرفته می‌شود و فقط آن قسمت را بخوانید که مربوط به صلاحیت است.»

دکتر مصدق: «من نوکر شما هستم.»

رئیس: «از جنابعالی خواهش می‌کنم که از موضوع خارج نشوید و با احترام جنابعالی، از دیروز کلیه حکایت‌های شما را خوانده‌ایم.»

سپس آقای دکتر مصدق درباره‌ی علت تقویت خانه‌ی خود و به کار بردن توپ و تانک و سرباز در اطراف منزلش بیاناتی کرده و نتیجه گرفتند که قوای نظامی (گارد سلطنتی) علیه دولت او، کودتا کردند و پس از خواندن اطلاعیه‌ی دولت در ۲۵ مرداد، گفتند آیا معمول بوده که دست‌خطی از شاهنشاه به این طریق فرستاده شود؟ چرا این دست‌خط که به تاریخ ۲۲ مرداد بود، در آن زمان و آن هم در ساعت غیر عادی به وی ابلاغ شد؟

به دنبال این صحبت، سخنانی بین آقای دکتر مصدق و رئیس دادگاه رد و بدل شد که طی آن مرتب از طرف رئیس تذکر داده می‌شد که اگر آقای دکتر مصدق، دلالی دائر بر رد صلاحیت دادگاه دارند بیان نمایند.

دکتر مصدق: «من می‌گویم که دادگاه اصلاً صلاحیت ندارد.»

رئیس: «همین را با دلایلش بفرمایید.»

دکتر مصدق: «چرا به دلیل؟ دلیل این که این دست‌خط شاه نبود.»

رئیس: «همین طور یادداشت کنید.»

دکتر مصدق: «قانونی اجازه نمی‌داد این دادگاه تشکیل شود.»

دادستان: «قانون مقررات و رویه این است و دیروز هم به عرض رسانیدم که قبل از خواندن کیفرخواست دادستان، به متهم ابلاغ می‌شود که اگر در مورد صلاحیت یا نقص پرونده یا مرور زمان، اعتراضی دارد بیان نماید.»

مصدق: «صحیح است.»

دادستان:

ادعای دادستان ارتش به موجب کیفرخواست این بوده است که آقای دکتر مصدق، از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، یاغی شده و منظوریش به هم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بوده است.

اکنون که دو جلسه‌ی دادرسی به علت گفتارهای غیرموجه این متهم سرسخت، به روزی افتاده که مثل این است که این‌جا یک صحنه‌ی تأثر است، از ریاست

محترم دادگاه تقاضا می‌کنم از این آقا بپرسید مگر تا این لحظه کیفرخواست دادستان در دادگاه قرائت شده است که او می‌گوید سرتیپ نصیری چه کرد یا دست‌خط چه جور بود یا از این قبیل. این از حسن خلق و از نزاکت و از گذشت رئیس دادگاه سوء استفاده می‌نماید.

او بر خلاف انصاف، گفت دفاعیاتش را ریاست دادگاه خوانده است و یک نفر افسر شرافت‌مند ارتش را که وکیل مدافع اوست، متهم نمود که دفاعیاتش را به ریاست دادگاه داده است.

این مرد انصافش این است که وقتی قبل از شروع به دادرسی و قبل از خواندن کیفرخواست، از متهم و وکیل مدافع می‌پرسند، ایراد به صلاحیت دارید یا نه، معنایش این است که بگوید قضات فلان دادگاه، مثلاً به فلان جهت صالح نیستند و اسم ببرد. کدام یک از قضات صلاحیت رسیدگی ندارند یا بگوید دادستان به فلان دلیل صلاحیت ندارد. این یک جهت ایراد به صلاحیت است.

پس از بیانات دادستان، بار دیگر رئیس از دکتر مصدق تقاضا نمودند که فقط دلایل رد صلاحیت دادگاه را بیان کنند و آقای دکتر مصدق هم دلیل سوم خود را این طور بیان کردند:

سوم این که هیأت منصفه و هیأت مقننه باید در رسیدگی به جرایم سیاسی حضور داشته باشند و در جرم سیاسی، در اصل ۷۳ می‌گوید باید در رسیدگی هیأت منصفه حضور داشته باشد و این‌ها مربوط به این است که بگویم و صلاحیت شما را رد بکنم و شما هرچه زودتر به مسافرت تشریف ببرید. (خنده‌ی حضار)

بنده اصلاً دیگر حرف نمی‌زنم و امر شما را اطاعت می‌کنم و این‌جا نشسته، ولی حرف نمی‌زنم و حرف برای صلاحیت، قربان شما بروم، اگر تردید دارد، از چهار تن قاضی بپرسید و صورت مجلس کنید و بگویند که یک نفر متهمی وقتی که می‌خواهد بگوید محکمه صالح

نیست، نباید بنشیند که دادگاه از او سؤال کند و دادستان هم صلاحیت ندارد.

رئیس: «هر وقت صلاحیت داشتید، سؤال می‌کنم.»

دکتر مصدق: «من باید دلایل آن را بگویم و نمی‌گذارید بگویم و من ۴۵ صفحه برای صلاحیت نوشته‌ام.»

رئیس: «آقای دکتر مصدق! به خدا قسم که من باید به شما بگویم که چرا اعلی‌حضرت همایونی مرا انتخاب نمودند و فرمودند که تو سابقهات زیاد است و عدالت را رفتار خواهی نمود و فرمودند که هر چه به حق است رأی دهید و ممکن بود که برای محکمه‌ی دیگری را برای دادن رأی در نظر گرفته و انتخاب کنید. ولی من این طور نیستم و ممکن است اشتباه کنم. ولی خلاف وجدان و عدالت رفتار نمی‌کنم.»

دکتر مصدق: «من شما را برای همین چیز می‌خواستم بازنشسته کنم و مرقومه‌ای در این باره از شما دارم.»

رئیس: «اگر یک چنین چیزی بود، من افتخار می‌کنم و این‌ها را راجع به صلاحیت دادگاه هم خوب است بفرمایید و منطقی است. ولی آن چیزهایی را که می‌گفتید، قانونی نبود و عوض این مطالب، فرمایشات خود را برای صلاحیت بفرمایید.»

دکتر مصدق:

صلاحیت دو قسم است. یکی صلاحیت ذاتی و یکی هم شخصی.

بنده در عدم صلاحیت آقایان عرضی ندارم و بنده در صلاحیت شخصی صحبت می‌کنم و صلاحیت شخصی آن است که اصلاً یک محکمه‌ای صلاحیت نداشته باشد.

من نسبت به صلاحیت جنابعالی ذره‌ای ایراد ندارم و من در صلاحیت آقایان حرفی ندارم و من گذشت آقایان را بالاتر از این می‌دانم و بنده همین آقای سرتیپ شیروانی را به واسطه‌ی شکایت مردم گرگان، از آنجا خواستم. ولی می‌دانم که ایشان آن قدر شرافتمند هستند که هرگز آن موضوع را به حساب این‌جا نمی‌گذارند و سرتیپ بختیار هم همین طور بود. می‌دانم که آقایان سرتیپ بختیار و شیروانی از مطالب

را در نظر نخواهند گرفت و ما ایرانی‌ها بسیار وطن پرستیم و این کار با یک بیخشیید درست می‌شود و حالا شما مرا بیخشیید. بیخشیید.

باید دانست که بنده به صلاحیت آقایان اعتراضی ندارم و به صلاحیت دادستان و دادگاه اعتراض دارم و حالا نمی‌خواهید، قربان شما می‌روم و دستگاه خود را جمع می‌کنم و می‌روم.

رئیس: «دیگر بیش از این، اعتراضی به صلاحیت ندارید؟»

دکتر مصدق: «دارم.»

رئیس: «پس بفرمایید.»

چون باز آقای دکتر مصدق می‌خواست از روی صفحاتی که نوشته بود، راجع به عدم صلاحیت دادگاه مطالبی را به عرض دادگاه برساند و این مطالب مربوط به جریان‌های گذشته بود و رئیس دادگاه آن را وارد با مسأله‌ی مورد بحث نمی‌دانست و آقای دکتر مصدق هم در قرائت آن پافشاری می‌نمود، لذا رئیس گفت:

«آقای دکتر مصدق، نسبت به صلاحیت صحبت بفرمایید.»

دکتر مصدق: «این‌ها راجع به صلاحیت است و حالا که نمی‌گذارید، آن‌ها را نمی‌خوانم و خودم را راحت می‌کنم.»

رئیس: «خودتان را راحت کنید و ما را هم راحت نمایید و حالا جلسه‌ی دادگاه را ختم می‌کنیم و جلسه‌ی آینده ساعت ده صبح فردا خواهد بود.»
یک ساعت و ربع بعد از ظهر، جلسه ختم شد.

از خوانندگان گرامی به خاطر بروز اشتباهات تایپی ناخواسته پوزش می‌طلبم.

طه کامکار

<http://www.chieftaha.netfirms.com>